

تاریخ نویسی ناسیونالیستی در عصر قاجار

مسعود طرزه منی

دانشجوی دکتری تاریخ، گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

معصومه قره داغی

گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران (نویسنده مسؤل)

masomehgaradagi90@gmail.com

عباس قدیمی قیداری

گروه تاریخ، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

منیژه صدری

گروه تاریخ، واحد شبستر، دانشگاه آزاد اسلامی، شبستر، ایران

manijehsadri@gmail.com

مجله علمی پژوهشی تاریخ - شایا ۲۷۱-۰۲۷۱-۲۰۰۸ سال ۱۵- شماره ۵۸- پاییز ۱۳۹۹ صفحه ۳۲۵-۳۰۴

تاریخ دریافت: ۹۹/۷/۲۹ تاریخ پذیرش: ۹۹/۹/۲۱

چکیده

به دنبال رویارویی ایران عصر قاجار در نیمه دوم سده نوزدهم میلادی با دنیای غرب، تحولات مهمی در بنیان های سیاسی و فکری ایرانیان به وقوع پیوست. تاریخ نگاری هم مانند بخش های دیگر تحت تاثیر تحولات جهانی قرار گرفت به طوری که تغییراتی در بینش و شیوه های تاریخ نویسی مورخان این دوره صورت گرفت و گام هایی برای حرکت به سوی تاریخ نگاری جدید برداشته شد. با دگرگونی در سنت تاریخ نگاری ایران و تغییر شکل آن از فرم سنتی به شکل نوین مورخانی چون آخوندزاده، جلال الدین میرزا، آقا خان کرمانی، طالبوف تبریزی با محور قرار دادن ملی گرایی، به بازنویسی تاریخ ایران در قرون گذشته پرداخته و با برجسته کردن تاریخ ایران باستان و قرار دادن این دوره به عنوان دوران حیات ملی ایران بنیان های هویت ملی ایران نوین بر اساس هویت باستانی را پی ریزی کردند. در این دوره هویت جدید ایرانی بارویکرد سیاسی و با تاثیرپذیری از غرب و مخالفت با اسلام شکل گرفت. در این مقاله روند ظهور تاریخ نویسی ناسیونالیستی و زمینه ها و ویژگی آن در ایران عصر قاجار با روش توصیفی تحلیلی مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است.

واژگان کلیدی: تاریخ نگاری نوین، قاجار، باستانگرایی، ناسیونالیستی، آخوندزاده، جلال الدین میرزا، آقا خان کرمانی.

مقدمه

ناسیونالیسم مفهوم جدید و مدرنی بود که در میان متفکرین و اندیشه‌گران اروپایی در قرن هجدهم میلادی به عنوان یک ایدئولوژی مطرح گردید. بر این اساس مورخان اروپایی در فرانسه، بریتانیای کبیر، ایتالیا و آلمان آگاهی ملی را در گذشته دور جستجو کرده بودند. میشله ۱ ملت فرانسه را در قرون وسطی طرح ریزی کرده بود. ۲. بازاندیشی ناسیونالیستی تاریخ در وجهی وسیع و گسترده در آلمان رشد یافت. درویزن مورخ آلمانی ۳ در تاریخ سیاست پروسی کتابی نوشت که بیش از آن که تاریخ سیاست پروس باشد سیاست نامه‌ی بود از خاندان سلطنتی هوهن تسولرن ۴ و مأموریت آنها. یا حتی قبل از او، یک انجمن علمی مطالعات تاریخ آلمان، نخستین مجموعه‌ی اسناد مربوط به تاریخ قوم ژرمن را فراهم آوردند و اعضای این انجمن به کار خود به چشم یک تکلیف میهنی نگاه می‌کردند. رهبران این کار آشکارا اذعان می‌کردند که آنچه آن‌ها را بسوی تاریخ می‌راند نه کنجکاو‌ی یا جاه طلبی نه شوق تفنن، عشق به میهن بود. فون تراپچکه ۵ مورخ آلمانی که مثل درویزن با شوق و هیجان از مأموریت و نقش رهبری هوهن تسولرن‌ها صحبت می‌کرد. (عبدالحسین، ۱۳۷۹: ۱۰۱-۱۰۲) موج وسیعی از تاریخ نویسی بر مبنای ناسیونالیسم در آلمان برآمده از دریای رخدادها و وقایع این کشور بود. در کنار این تولیدگران تاریخ ملی کسی چون کنت دوگوبینو قرار می‌گرفت که منادی اندیشه برتری نژاد آریا شد اندیشه وی در نزد تعدادی از مورخان نسل‌های بعد تفسیر و مورد قبول قرار گرفته و موج تازه‌ی بی‌احساسات نژادی و قومی در تواریخ آلمان و حتی انگلیس وارد کرد. (همان، ۱۰۲) در واقع این مورخان بیشتر محصول زمانه قرن نوزدهم بوده و نوع تفسیری که از ناسیونالیسم در پیش خود داشتند، نزد مورخان نسل‌های بعدی دچار تحول گردید. طی سده

۱ Jules michelet از مورخان قرن نوزدهم میلادی اهل کشور فرانسه

Berger 1999: 15۲

۳ Johann Gustav Droysen سیاستمدار و مورخ آلمانی قرن نوزدهم میلادی

۴ HohenZollern دودمانی اشرافی به امرای انتخاباتی، شاهان و امپراتوران پروس، آلمان و رومانی بودند.

نام خود را از قلعه هوهن تسولرن واقع در نزدیکی هشینگن برگرفته اند .

۵ Heinrich Treitschke Von هانریش تراپچکه فون

نوزدهم میلادی ناسیونالیسم در اروپا به دوران اوج شکوفایی خود رسید و از آن زمان به مرور وارد سایر کشورهای جهان و به خصوص کشورهای شرق و خاورمیانه شده و در سطوح سیاسی و فرهنگی این سرزمین‌ها به اشکال گوناگون رواج یافت. طی این دوران، یکی از اصلی‌ترین و گسترده‌ترین تأثیرات ناسیونالیسم، پیدایش مقولهٔ هویت ملی نوین در میان ملت‌های منطقه خاور میانه و از جمله ایران بوده است. (علی زاده و طرفداری، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

یکی از پیامدهای رویاروی ایرانیان با دنیای غرب در نخستین دهه‌های سده نوزدهم میلادی آشنایی با اندیشه‌های سیاسی اجتماعی جدید اروپایی از جمله جریان‌های نوین تاریخ نویسی چون ناسیونالیسم بود. این آشنایی در بین طیفی از مورخان و دگراندیشان نگاه جدیدی به تاریخ را در پی داشت. این نگاه جدید هر چند برگرفته ناسیونالیسم اروپایی بود اما برخی از عناصر ناسیونالیسم جدید در ابتدای قاجار در میان برخی از ایرانیان وجود داشت. این نگاه جدید عمدتاً به صورت احساسات شدید رمانتیک برخی متجددان ایران نسبت به آیین و فرهنگ و تمدن ایران باستان و تحقیر اسلام و فرهنگ و تمدن اسلامی و برتری نژاد آریایی بر نژاد سامی نمودار شد. این مقاله در تلاش است تا با روش تاریخی و توصیفی تحلیلی به دنبال پاسخ دهی به این سوالات باشد که جریان‌های نوین تاریخ نویسی در ایران عصر قاجار بر مبنای کدام زمینه و بستر تاریخی شکل گرفت و چه روندی را طی کرد و برای نخستین بار در آثار چه اندیشه گرانی ظهور یافت؟

زمینه‌ها و روند شکل‌گیری جریان‌های نوین تاریخ نویسی

عصر قاجار عصر سرنوشت ساز و مهمی است که در آن اندیشه و تفکر سنتی ایرانی در حوزه ی سیاست فرهنگ و اجتماع به چالش کشیده شد. و زمینه‌های نخستین اخذ دستاوردهای فکری و مادی تمدن جدید اروپایی را در ایران موجب شد. از دستاوردهای جدید فکری غرب که مورد توجه قرار گرفت تاریخ و تاریخ‌نویسی جدید اروپا بود. به هر جهت ناسیونالیسم هر چند خاستگاه غربی داشت ولی به ایران نیز به سرعت راه یافت. در آشنایی ایرانیان با ناسیونالیسم عوامی موثر هستند که مهمترین آنها را می‌توان چنین برشمرد: شکست‌های نظامی و سیاسی ایران پس از نخستین رویارویی‌ها و مطالعات جدید در باره تاریخ ایران.. جنگ‌های ایران و روسیه سؤالاتی در

ذهن معاصران به وجود می‌آورد که نشانه‌ای از معرفت شناختی است. سؤال از چرایی عقب ماندگی، یک پرسش تاریخی است که امکان بازنگری گذشته را برای فهم لحظه‌ای حال به وجود می‌آورد. در پرسش از چند و چون ترقی غربی‌ها، ایرانیان به دنبال کسب دانش رفتند. کتاب‌های تاریخی از زمان عباس میرزا و امیرکبیر به بعد مورد توجه قرار گرفته و بعداً نوعی نقد تاریخ سنتی انجام می‌شود. اعزام نخستین دانشجویان ایرانی به اروپا در سال‌های ۱۲۲۶ه. ق و ۱۲۳۰ه. ق برای فراگیری آموزش‌های جدید اگر چه با هدف فراگیری علمی چون مهندسی و توپخانه، پزشکی و اسلحه‌سازی صورت گرفت اما یکی از پیامدهای آن آشنایی این افراد با تاریخ و تاریخ‌نویسی جدید اروپا از طریق مطالعه این آثار در اروپا بود. چنان که می‌توان از نقش میرزا صالح شیرازی و میرزا رضا تبریزی (مهندس باشی) در آشنا ساختن ایرانیان با تاریخ و تاریخ‌نویسی جدید اروپا سخن گفت. میرزا صالح شیرازی بخش مهمی از سفرنامه خود را به تاریخ انگلستان و روسیه اختصاص می‌دهد و می‌نویسد که نمی‌خواهد درباره پادشاهان بنویسد بلکه هدفش روشن ساختن راه ترقی و پیشرفت این کشور است. (کریمیان، ۱۳۷۷: ۲۹) تاریخ پطرکبیر - اثر ولتر و نیز شرح احوالات ناپلئون - شارل دوازدهم و اسکندر مقدونی - در همین دوره به فارسی ترجمه شد. همچنین شخصی بنام میرزا رضا مهندس «انحطاط و زوال امپراطور روم» تألیف گیبون را تحت عنوان تنزل و خرابی دولت روم برای عباس میرزا به فارسی ترجمه کرد. میرزا رضا تبریزی نیز به دلیل تسلطی که بر زبان‌های خارجی یافته بود در دوره عباس میرزا و پسرش محمدشاه ترجمه چند اثر تاریخی را بر عهده گرفت. بخشی از کتاب مهم گیبون با نام تنزل و خرابی دولت روم و همچنین تاریخ پتر کبیر اثر ولتر را ترجمه کرد. چنان که به دستور محمد شاه تاریخ ناپلئون اول را نیز به فارسی ترجمه نمود. ترجمه آثار مختلف به ویژه کتب تاریخی جدید در دوره محمدشاه ادامه و در دوره ناصری به گسترش کمی و کیفی رسید.

از سوی دیگر از قرن دوازدهم ق /هجدهم که دولت‌های غربی به هند و خلیج فارس و خاورمیانه و به طور کلی به جهان اسلام توجه کردند و به تدریج پایه های شرق شناسی و اسلام شناسی و ایران شناسی نهاده شد. بنابراین از سویی روی آوردن شرق شناسان به شناخت تاریخ گذشته

ایران و از سوی دیگر ملموس بودن عقب ماندگی ایران از کشورهای اروپایی در نزد روشنفکران و اصلاح گران، باعث شد که کتاب هایی که شرق شناسان درباره تاریخ ایران باستان نوشته اند، به فارسی ترجمه شود. این سیاست در پی انتقال این اندیشه به ایرانیان بود که ما گذشته باشکوه و باعظمتی داشته ایم و باید اکنون نیز به سوی همان پیشرفت و شکوهی که در گذشته و در بین جهانیان داشته ایم، برسیم. در واقع ایرانیان فاقد اسلوب و روش های جدید پژوهش بودند و خود را نیازمند یافته های شرق شناسی می دیدند و دانسته هایشان در باب مسائل تاریخی، اجتماعی و فرهنگی خود، فرسنگ ها از علم شرق شناسی عقب تر بود. از نتایج تحقیقات شرق شناسان استفاده کردند و در ضمن استفاده، بدون شک تحت تأثیر مبادی فکری و نگرش آنان به تاریخ ایران باستان قرار گرفتند تا جایی که می توان گفت نخستین روشنفکران ایرانی، ضمن پرداختن به ترجمه این آثار، خود نیز تا حد زیادی تحت تأثیر شرق شناسان و آثار آنان قرار گرفتند و به کتاب هایی در این زمینه تألیف کردند. حتی اولین کتابها درباره ایران باستان، مثل نامه خسروان جلال الدین میرزا و تا اندازه بیشتری آیین سکندری آقاخان کرمانی که از نتیجه تحقیقات رالینسون در باب تاریخ ایران و ترجمه کتیبه های باستانی استفاده کرده است با بهره گیری از این آثار به رشته نگارش درآمده اند. در این دوره به طور کلی افق تفکر تاریخی تا اندازه های ترقی کرد و در مفهوم و متد تاریخ، تغییراتی حاصل شد و به معایب تاریخنگاری سنتی نیز پی برده شد. (طلائی و نجفیان رضوی، ۱۳۹۰: ۱۰) از اولین ایرانشناسان غربی در این عرصه سر ویلیام اوزلی، از علاقه مند شدن به اشعار شعرای صوفی مسلک ایران در نتیجه نوشته های سر ویلیام خاورشناس جونز، به همراه هیئت سیاسی برادرش، سر گور اوزلی و نماینده سیاسی انگلستان در دربار فتحعلیشاه قاجار در اوایل قرن نوزدهم رهسپار ایران شد. او در بازدید از شهرها و مناطق مختلف ایران، به تفصیل به پیشینه تاریخی آن محل ها اشاره کرده و افزون بر آن، در مطالعات تاریخی خود، از منابع تاریخی و جغرافیایی یونانی و رومی و آثار مورخان ایرانی و عرب دوران اسلامی نیز بهره بخش عمده تحقیقات تاریخی و نوشته های ویلیام اوزلی، در باب تاریخ گرفته است. (طاهری، ۱۳۵۲: ۶۱) ایران و گذشته باستانی آن در سفرنامه سه جلدی وی در لندن به چاپ رسیده آمده است. از مراکز ایران شناسان نامداری

ظهور کردند که به تألیف تاریخ ایران پرداختند و بر تاریخ نگاری جدید ایران تاثیر شایانی نهادند از جمله سرجان ملکم که از دانش آموختگان شرکت هند شرقی انگلیس بود و در مراکز شرق شناسی آن تحصیل کرده بود در ۱۲۳۱ ق / ۱۸۱۵ م کتاب تاریخ ایران را با استفاده از منابع عربی و ترکی تألیف نمود و انگیزه تألیف را ادای وظیفه و اهمیت کشور ایران اعلام نمود. (بهار، ۱۳۲۱: ۲۳۴) تألیف این کتاب، دیگر محققان انگلیسی را به تحقیق درباره ایران و تاریخ آن ترغیب نمود. هنری رالینسون هم با رمزگشایی سنگ نبشته‌های طاق بستان بیستون حقایق را درباره تاریخ هخامنشی کشف کرد. (طاهری، ۱۳۵۲: ۱۶) توجه ایران‌شناسان به تألیف تاریخ ایران بر تاریخ نگاری ایران تاثیر بسیار گذاشت و سبب کنار نهادن شیوه سنتی داشت. توکلی طرقي پیشینه توجه به ایران باستان را مدیون نشر و انتشار متون ایران ستای دساتیر (خلیفه و آریان راد ۱۳۹۴: ۵۸-۵۹) دبستان مذاهب و شارستان چهارچمن در نیمه نخستین سده ی سیزدهم می داند و این متون سرچشمه تحولی شدند که در گونه های بدیع تاریخ نگری و تاریخ گذاری، روایات اسلامی تاریخ که زمانه پیش از اسلام را دوره جهالت و دوران اسلام را زمانه تمدن قلمداد می کرد جایگزین گزارشی شد که زمان قبل از اسلام عصر عظمت ایران و گسترش اسلام آغاز بدبختی و ویرانی ایران شناخته شد. (توکلی طرقي، ۱۵-۱۶) به طور کلی افق تفکر تاریخی تا اندازه‌ای ترقی و در مفهوم و متد تاریخ تغییراتی حاصل و به معایب تاریخ نگاری سنتی تیز پی برده شد. علاقه و توجه خاصی نسبت به تاریخ ایران باستان پیدا شد که خود معمول رواج تفکر ناسیونالیستی بوده است. (شیرازی، ۱۳۶۴: ۱/۳۷۰ و آدمیت، ۱۳۶۴: ۲۳)

ظهور اندیشه های باستانگرایی و ناسیونالیستی

در دوره قاجار به تدریج و در کنار تاریخ نگاری سنتی حاکم در اثر تاثیرپذیری از ایدئولوژی ناسیونالیسم نوع جدیدی از تاریخ نویسی از سوی منورالفکران دوران قاجار شکل گرفت که می توان آن را مکتب تاریخ نگاری ملی گرایانه و باستان نام نهاد. به وجود آورندگان این مکتب جزو طبقه منورالفکرهایی بودند که بر اساس ایدئولوژی ناسیونالیسم و در جهت ایجاد غرور ملی و احیای عظمت و شکوه منتسب به ایران باستان به بیان تاریخ و بازنگاری وقایع تاریخی قرون کهن ایران

پرداختند و در زمانی که تاریخ نگاری علمی در ایران پدید نیامده بود، تلاش کردند ضمن بیان تاریخ اصلی و ملی ایران در عهد باستان از دیدگاه خودشان هدف از تاریخ نویسی را تغییر و آن را به صورت یک وظیفه و رسالت ملی در جهت معرفی مبانی هویت ملی به ظاهر واقعی و راستین ایرانیان در آورند. آنچه رویکرد مسلط تاریخ نگاری در اواخر دوره قاجار شد و سپس سلسله پهلوی از آن حمایت کرد تحت تأثیر ناسیونالیسم رمانتیک قرار داشت. تأثیرپذیری از مکتب‌نوسازی از جمله این مولفه‌ها است. از سوی دیگر قرائت جدیدی از مفهوم وطن صورت گرفت، طراحی مفهوم متجددانه وطن پیامدی هم زمان با مرزبندی ایران، تمرکز قوای دولتی، و شکل‌گیری حوزه یا حریم همگان برای پیش برد منافع عمومی و طرح‌های عام‌المنفعه بود، مرزبندی ایران که حاصل قرارداد های گلستان، ترکمانچای، ارزنه الروم، پاریس و . . . بود به پیکرمندی ایران انجامید، بدون این پیکرمندی یعنی مشخص شدن بدنه ی مرزی کشور، فراساختن شخصیت تاریخی و فرهنگی ایران ممکن نمی‌بود. در قرائت جدید ایران خانه مشترک ایرانیان شد که این تشبیه ساختن وطن به خانه و خانواده از بنیادی ترین استعارات سیاسی جدید است که زمینه پرورش احساسات وطن دوستانه را فراهم آورد. این جهان‌نگری جدید به پدیداری برداشتی متجددانه از فرهنگ، هنر، ادب و تاریخ انجامید. (توکلی طرقي، ۱۳۸۰: ۱۷۴) باستانگرایی از مؤلفه های نوسازی ایران محسوب می‌شود و در پی آن است که با احیا و تجدید حیات سنت‌ها و عقاید کهن و باستانی، نظم جدیدی را در تفکر اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بازتولید نماید و زیرساخت‌های فرهنگی و اجتماعی نوین را بر پایه سنت‌های کهن بنا نماید. (اکبری، ۱۳۷۹: ۱۸۸) میراث فرهنگی ایران پیش از اسلام با وجود فرازونشیب‌های فراوان تاریخی همواره یکی از لایه‌های تشکیل‌دهنده فرهنگ ایرانی بوده است. در درازای سده‌های اولیه اسلامی آمیزش ظریف و پیچیده‌ای میان فرهنگ ایرانی و اسلامی پدید آمده بود. با این حال در برخی از مقاطع تاریخی، گرایش به میراث باستانی بنا به دلایلی تشدید می‌شده است. یکی از این مقاطع تاریخی، دهه‌های پایانی عصر صفویه است. در اواسط عصر صفوی، یکی از روحانیون زرتشتی از اهالی فارس به نام آذرکیوان رهسپار هند شد. او با بهره‌گیری از میراث باستانی ایران، حکمت خسروانی سهروردی و پارسیان هند، مکتب اشراقی زرتشتی نوینی را بنیان

نهاد و با تربیت شاگردان و نگارش کتاب هایی، زمینه ساز تحرک فرهنگی تازه ای در ایران شد. دهها کتاب و رساله به دست فعالان این مکتب فکری و فرهنگی به نگارش در آمد که شماری از آنها به جا مانده است. از مهم ترین این کتابها شارستان چمن، دبستان مذاهب، دساتیر، گلستان بینش، جام کیخسرو را می توان نام برد. مکتب آذریوانی را در محیط فکری هند دوره تیموری و با بهره گرفتن از محیط آزاداندیشی آن دوره، کوششی آرزومندانه برای بازیابی گذشته پیش از دوره اسلامی می توان دانست. (امانت، ۱۳۷۷: ۲۵) آثار آذریوانیان در قالب ادبیات رمزآلود با ارائه تصویری آرمانی از ایران باستان، در متون تاریخی و ادبی ایران در عصر بازگشت تأثیر خاصی بر جای نهاد. (مجتبایی، ۱۳۶۷: ۲۳۵) بسیاری از بن مایه ها و گزاره های آنها وارد متونی چون ناسخ التواریخ و بستان السیاحه اردبیلی شد. نامه خسروان هم به شدت متأثر از آثار مکتب آذریوانی بوده است. جلال الدین میرزا علاوه بر کتب شرق شناسی به استفاده از دساتیر و دیگر کتب آذریوانی اشاره کرده است. از دیگر نمونه های متأثر از آنها می توان کتاب تاریخ ایران، نوشته سرجان مالکم را نام برد که در آن نویسنده به روشنی به استفاده از آثار آذریوانیان اشاره می کند. یکی از دستاوردهای آذریوانیان، واژه سازی و سره نویسی بود. زمینه سره نویسی در هند و دربار اکبرشاه را افرادی چون ابوالفضل دکنی به تأثیر از کتاب دساتیر فراهم آوردند. بسیاری از فرهنگ های فارسی که در هند به نگارش در آمده بود همانند برهان قاطع، فرهنگ جهان گیری، فرهنگ رشیدی متأثر از سره نویسی هستند. (بهار، ۱۳۸۸: ۲۸۳) نیمه دوم سده دوازدهم و در دوره ادبی موسوم به بازگشت دوم که نزدیک به اوایل قاجاریه بود، سره نویسی و نمادها و درونمایه های آذریوانیان شعر و ادبیات آن دوره را تحت تأثیر خود قرار داد. بسیاری از شاعران و نویسندگان، چون رضاقلی خان هدایت، یغمای جندقی، فرصت شیرازی و احمد دیوان بیگی، مجذوب این واژه های به اصطلاح سره شدند و در آثارشان فراوان از آنها استفاده می کردند. برخی از آنان در این راه چنان زیاده روی کردند که درک معانی مطالبشان بسیار دشوار است. بعدها با تلاش ها و تحقیقات کسانی چون محمد قزوینی، ابراهیم پورداوود، و علی اکبر دهخدا، جعلی بودن این واژه ها بر همگان آشکار گردید. (پورداوود، ۱۳۵۳: ۱۹) این خرده جریان فرهنگی از این نظرگاه مهم است که مایه های آغازین

شروع باستان گرایی از میانه دوره قاجار و تلاش برای فروگذاری فرهنگ اسلامی است. منبع دیگر باستان گرایی در ایران را باید تأثیر غرب دانست. از ویژگی های رنسانس و سده های پس از آن بازگشت مجدد به فرهنگ و احیای حیات ادبی و علمی عصر باستان یونان و روم بوده است. اومانیزم هایی چون پترارک دوران قرون وسطا و حاکمیت مسیحیت و کلیسای وابسته به آن را دوران تاریکی و غفلت برشمرده و با اتکا به دوران درخشان یونانی رومی، خواهان آن بودند که این دوران مبنای ساخت عالم جدید قرار بگیرد. باستان گرایی در ایران بسیار پررنگ تر از اروپا و کشورهای دیگر گردید و اصولاً پایه های ناسیونالیسم مدنظر روشنفکرانی چون آخوندزاده، میرزاآقاخان کرمانی و رهروان بعدی آنها در دوران باستان ریشه داشت. این گرایش تحت تأثیر اندیشه های اروپایی و به ویژه شرق شناسی و همچنین شرایط سیاسی و اجتماعی خاص کشور ایران به یک گفتمان مسلط در حوزه تاریخ نگاری، شعر، رمان و سپس سیاست تبدیل شد. باستان گرایی بعد از شکست ایران از روس و آگاهی از عقب ماندگی تاریخی ایران در مقایسه با کشورهای اروپایی متولد شد. بسیاری از ایرانیان که به دنبال علت یابی عقب ماندگی خویش بودند، آن را در حمله عرب مسلمان به ایران و نابودی تمدن باشکوه ایران باستان و سپس حاکمیت اسلام در ایران دیدند. این گفتمان را که به شدت تحت تأثیر شرق شناسی و نگرش های آن درباره تاریخ باستانی، نژادگرایی، دشمنی با اسلام و اروپامحوری بود و از سوی دیگر به دنبال راهی برای گشودن عقده های روحی و روانی خویش می گشت، طیفی از روشنفکران رادیکال به شدت تبلیغ و ترویج می کردند. در تاریخ نگاری مبتنی بر این دیدگاه زمینه بازپردازی ایران و ملت فراهم شد. تاریخ نگاری ایران مدار جایگزین تاریخ نگاری اسلامی شد. گذشته خاموش و فراموش شده باستانی بسیار پرشکوه جلوه کرد. در این گذشته تاریخی نوساخته کیومرث نخستین انسان و مزدک نظریه پرداز آزادی و برابری، کاوه آهنگر بنیان گذار جنبش های ملی و انوشیروان پادشاهی عادل و مشروطه مسلک برشمرده شد. (طرقی، ۱۳۸۲: ۹) با احساسات پرشور خود یک جامعه ایده آل و هم سو با ارزش های جدید غربی بازسازی کردند و «دیگری» ایرانیان را عرب و اسلام دانستند.

رویکرد باستان‌گرایی در پی آن است، تا با احیا و تجدید حیات باورها، نمادها و ارزش‌های کهن، به بازآفرینی هویت ملی در چهارچوب اصول مبانی فرهنگ کهن مبادرت ورزد. در وام‌گیری از فرهنگ کهن، همه اجزا و عناصر سازنده فرهنگ قدیمی از ارزش یکسان برخوردار نیستند. ناسیونالیسم در ایران پس از جنگ جهانی اول خصلت هژمونیک یافته و ناسیونالیسم ملت ایران و هویت ملی ایرانی را در معنای جدیدش آفرید. سه کانون مهم که در تلاشِ نوسازی مفهوم ملت و تأسیس ملیت جدید ایرانی شامل کانون اول مجله کاوه در برلین، کانون دوم مجله ایرانشهر در برلین و کانون سوم مجله آینده در تهران بودند. مجله کاوه دو دوره انتشار را پشت سر گذاشت، در دوره نخست، بیشتر جنبه سیاسی و تبلیغی داشت و به شکل یک روزنامه سیاسی تأسیس شد و هدف آن حمایت از ایرانیانی بود که با دولت امپراطوری روس در حال جنگ بودند. مجله کاوه در دوره دوم بیشتر به هویت ایرانی می‌پردازد. گردانندگان کاوه در دوره دوم برای تأسیس مفهوم جدید ملیت ایرانی عمدتاً بر خصیصه‌های فرهنگی نظر داشتند. آنان علاوه بر تجددگرایی بر حفظ وحدت ملی ایران، حفظ زبان ملی یعنی فارسی از فساد، احیای رسوم و سنن مستحسنة قدیمه ملی ایران تأکید داشتند. در هویت فرهنگی کاوه، ایرانی خود را موجودی تاریخی و با ریشه‌ای بنیادین و کهن می‌یافت که دارای زبانی شیرین به نام فارسی، و آفرینش‌های فرهنگی ماندگار و افتخارآفرین. دانشمندان و شاعران و نویسندگان بزرگی بوده است، بدین لحاظ باید رویکرد کاوه را در تأسیس ملت ایران به معنای جدیدش، رویکردی باستان‌گرا دانست.

تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایرانی در گرایش‌های لیبرال، مذهبی و باستان‌گرا وجود داشته است. وجوه مشترک آن تأکید بر سه ویژگی «وطن جغرافیایی»، «نژاد آریایی» و «زبان فارسی» است. انگیزه‌ها و علل گرایش «ناسیونالیسم باستان‌گرا» به صورت طیف اصلی و برجسته این جریان را شاید بتوان سه مسأله ذکر کرد. حل احساس تحقیر ایرانیان به دنبال شکست در عرصه‌های گوناگون. استفاده ابزاری از باستان‌گرایی به صورت حلقه‌ی واسط و گذرگاه مناسب برای عبور جامعه ایران از فرهنگ اسلامی به طرف فرهنگ غربی. تقلید از غربیان که با نگاه به یونان باستان توانستند رنسانس را پدید

آورده، خود را متجدد کنند. (علی زاده و طرفداری، ۱۳۸۹: ۱۶۴) طی سده نوزدهم میلادی ناسیونالیسم در اروپا به دوران اوج شکوفایی خود رسید و از آن زمان به مرور وارد سایر کشورهای جهان و به خصوص کشورهای شرق و خاورمیانه شده و در سطوح سیاسی و فرهنگی این سرزمین‌ها به اشکال گوناگون رواج یافت. طی این دوران، یکی از اصلی‌ترین و گسترده‌ترین تأثیرات ناسیونالیسم، پیدایش مقوله هویت ملی نوین در میان ملت‌های منطقه خاور میانه و از جمله ایران بوده است. (علی زاده و دیگران، ۱۳۸۹: ۱۶۲)

نوسازی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی جامعه از آرمان‌های روشنفکران ایرانی بود. مکتب‌نوسازی که در دوره پهلوی و به ویژه دهه چهل و پنجاه پارادایم مسلط توسعه و تغییر اجتماعی در ایران بود، خود به لحاظ تبارشناختی به کلان‌روایت ترقی و پیشرفت می‌رسد که در سده‌های هیجده و نوزده در اروپا گفتمان حاکم بود و متجددین ایرانی را هم تحت تأثیر خود قرار داده بود. این نظریه به لحاظ مبانی و خاستگاه ریشه در تکامل‌گرایی داشت. نظریه تکامل‌گرایی که محصول انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه بود، در حوزه زیستی تحت تأثیر نظریه منشاء انواع داروین و در حوزه علوم اجتماعی تحت تأثیر نظریات آگوست کنت و اسپنسر و حتی ایده تکامل روح هگل و نظریات اقتصادی مارکس، بر این فرض استوار بود که فرایند تغییر اجتماعی، فرایندی یک‌سویه و تک‌خطی است. بدین معنی که جامعه انسانی به طور اجتناب‌ناپذیری در راستای یک جهت و از مرحله‌ای بدوی به مرحله پیشرفته سیر می‌کند. بدین ترتیب سرنوشت تکامل انسان و جامعه از پیش مقدر شده است. این که نظریه مزبور یک قضاوت ارزشی هم به این فرایند تکاملی تحمیل می‌کرد. زیرا حرکت به سمت مرحله آخر ارزشمند و نشانه تمدن و انسانیت و دوران ماقبل از آن دوران دین و سنت و غیرعقلانیت تلقی می‌شد. از آنجایی که اروپا دارای یک جامعه صنعتی پیشرفته بود، برتری فرهنگ و تمدن اروپایی مفروض انگاشته می‌شد و از دید آنها تفاوت بارزی بین انسان و جامعه غربی با انسان و جامعه غیرغربی از سوی دیگر عامل اصلی عقب‌ماندگی دیگر کشورها را عوامل درونی مربوط به این جوامع می‌دانست و نقش عوامل خارجی و استعمار را در آن نفی می‌کرد. مهم‌تر از همه این که این تغییرات اجتماعی براساس الگوی توسعه غرب و فرایند تاریخی آن تحقق

پذیر بود. نتیجه این بود که هر کشوری در راستای توسعه، هر چه بیشتر توسعه می یافت، بیشتر همانند کشورهای اروپایی می شد. سلطه غرب بر بسیاری از مناطق جهان مفاهیم خودستایانه از تاریخ جهانی را ایجاد می کرد. در تمامی تعبیر اعم از دینی، سکولار و حتی مارکسیستی نوعاً اروپا به منزله مدل تطور تاریخی برای تمام بشریت در نظر گرفته می شد. (بیگدلو، ۱۳۹۳: ۱۰۶) (علم گرایی) پوزیتیویسم، قرن نوزدهم در اروپا علاوه بر تجربه گرایی، عصر اثبات گرایی نیز بود. با پیشرفت های عظیم انسان در زمینه علوم طبیعی، کوشش در راه بسط دادن روش ها و قوانین علوم طبیعی به مطالعه انسان و جامعه اوج گرفت. دانشمندان امیدوار بودند، این روش را که در فیزیک توفیق بسیار حاصل کرده بود، برای کشف قوانین جامعه نیز به کار گیرند و علم فیزیک اجتماعی را بنا نهند. آنها به پیشرفت علم در مقایسه با سده های بعد بسیار خوش بین بودند. آنها بر این نظر بودند که با بهره گیری از عقل علمی توانایی غلبه بر بربریت، خرافات و مسائل و معضلات سیاسی و اقتصادی را دارند. ایده محوری پوزیتیویسم مبتنی بر این ادعا بود که جامعه شناسان و مورخان همانند دانشمندان علوم طبیعی، با دریافت اطلاعات تجربی قادرند، ارتباط علی بین گذشته، حال و آینده را کشف کنند. تاریخ نگاری جدید تحت تأثیر پوزیتیویسم قرار داشت. پوزیتیویسم در سده های هیجده و نوزده همه دیدگاه ها را تحت تأثیر خود قرار داده بود. برای نمونه از دیدگاه کانت، درست با همان مشروعیتی که درباره قوانین طبیعی می توان سخن گفت، با همان اطمینان هم می توان قوانین تاریخ را کشف کرد. تعمیم پذیری مهم ترین پیامد کشف قوانین از نظر اثبات گرایان بود. زیرا علوم اجتماعی از این پس از مقوله علم محسوب می شد. از نظر پوزیتیویست ها خرد آدمی قادر به کشف همه رمز و رازهای انسانی بود، زیرا از نظر آنها بر همه رفتارها و کردارهای آدمی منطبق عقلانی حاکم بود و عقل ابزار کشف حقیقت بود و تاریخ را که خبر از منش واقعی آدمیان می داد، می شد به مدد عقل شناخت. لئوپلد فون رانکه نماینده نسلی است که معتقد بودند در نگارش تاریخ باید به آنچه واقعاً روی داده است پرداخت و نباید هیچ نشانه ای از عقاید و اعتقادات در نوشته های مورخان وجود داشته باشد. روش رانکه به سرمشق بسیاری از مورخان اروپایی و امریکایی تبدیل و به عنوان روش علمی ستایش شد، هر چند در اوایل قرن بیستم اصطلاح رانکه ای به تاریخ نگاری هایی که

از رواج افتاده، ابتدایی، ملال آور و بی روح بودند اطلاق می شد. در ایران هم جریان آکادمیک در علم بودن تاریخ شک و تردیدی به خود راه نمی داد. این جریان بدون آن که در صدد اثبات علم بودن تاریخ باشد، دستورالعمل فون رانکه در این باره را مسلم می‌انگاشت. عباس اقبال همواره بر علم بودن تاریخ و این که دارای قوانین و اصول قابل تعمیم می‌باشد و در پژوهش‌های تاریخی می‌توان با بی طرفی کامل به کشف به طور کلی نگاه پوزیتیویستی به حقیقت نائل شد، تأکید می‌ورزید. یکی از مهم ترین ویژگی‌های تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی ایران بود (فصیحی، ۱۳۷۲: ۲۵۲) تاریخ‌نگاران روشمندتر از دیگران به بازسازی گذشته می‌پردازند، در ساختن هویت ملی می‌توانند نقشی اساسی ایفا کنند.

میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و جلال الدین میرزا قاجار که از نخستین پیروان و رواج دهندگان ایدئولوژی ناسیونالیسم به شمار می‌روند. رساله «مکتوبات کمال‌الدوله به جلال‌الدوله» اثر میرزا فتحعلی آخوندزاده، «نامه خسروان» جلال‌الدین میرزا قاجار و «نامه باستان» میرزا آقاخان کرمانی که همگی متعلق به نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی نمونه‌هایی از تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری و ادبیات ناسیونالیست‌های ایرانی است که تداوم آن را در آثار شعرای عصر مشروطه مانند عارف قزوینی، فرخی یزدی، میرزاده عشقی و ملک‌الشعرا بهار و نیز مورخان نسل مشروطه و بعد از آن همچون مشیرالدوله، پورداد، ذبیح بهروز و کسروی به وضوح می‌توان دید.

میرزا فتحعلی آخوندزاده

میرزا فتحعلی آخوندزاده را نخستین فردی دانستند که در اندیشه و تفکر و در نوشته‌های تاریخی خود مفهوم ملت را که سابق بر این بر پیروان دین اطلاق می‌شد، به معنای جدید سیاسی آن به کار برد. (قدیمی قیداری، ۱۳۹۱: ۸۰) آخوندزاده پیشگام ادبیات مدرن ناسیونالیسم ایرانی و بازتاب‌دهنده تفکر سکولار لیبرال غربی در ایران دوره قاجاریه است. هدف اصلی آشنا ساختن ایرانیان با نقد علمی و انتقاد از سنت تاریخ‌نویسی کهن ایرانی بود. رساله ایراد بر پایه گفتگوی

فرضی آخوندزاده و هدایت شکل گرفته است. (قدیمی قیداری، ۱۳۸۸: ۱۲) وی بیشتر تاریخ های فارسی را بی مایه دانسته و از مورخان ادیب و کسانی که از معنی درست تاریخ نویسی بی خبر هستند انتقاد می کند. در رساله ایرادات از روضه الصفاى نصرى وسبک و موضوع و ماهیت تاریخ نگاری را مورد نقد و حتی مسخره می کند. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۲۳۹-۲۴۱) آخوندزاده بیش از هر کسی اندیشه هایش را در قالب نمایش نامه، مکتوبات انتقادی و نامه های ارسالی به دوستان و همفکرانش، بیان کرده و با عریان نمودن نظراتش، صفحه جدیدی در تاریخ اندیشه سیاسی ایران می گشاید. او برای نخستین ذهن ایرانی را با اصطلاح پاتریوت (وطن پرست) آشنا کرد. بر این اساس وطن پرست کسی است که "به جهت وطن پرستی و حب ملت از بذل مال و جان مضایقه نکرده و به جهت منافع و آزادی وطن و ملت خود ساعی و جفا کش باشد. (آخوندزاده، ۱۳۵۰: ۱۱)" عقاید آخوندزاده درباره ناسیونالیسم و عناصر آن در مکتوبات او تجلی یافته است. مکتوبات کمال الدوله رساله ای است در "پروتستانیسیم اسلامی" و انتقادی است بر مهم ترین بنیادهای اجتماعی ایران. عقیده به وجوب نقد سیاسی و اجتماعی که در مکتوبات تجلی یافته است. مکتوبات به نوشته آخوندزاده، "کریتکاست و مواعظ و نصیحت نیست". (قدیمی، ۱۳۸۸: ۵) اندیشه های اندیشه های آخوندزاده در مکاتبات تجلی گر بزرگداشت ایران باستان، فرهنگ باستانی ایران و زبان و نژاد فارسی است. در ملیت گرایی نیز شکلی از احساسات یر آمده از شور و شوق، صمیمیت و شکوه خاص نسبت به وطن تجلی می یابد. (عالم، ۱۳۷۴: ۱۵۲) آخوندزاده همواره با نگاه انتقادی به فرهنگ عربی-اسلامی می نگریست. (چراغی کوتیانی، بی تا: ۱) آخوندزاده با تعریف ایرانی به عنوان خود و جدا کردن آن از عربها به عنوان غیر یا بیگانه که به عصر طلایی پایان دادند تلاش می کند با زدودن هر آن چه مربوط به غیر است یعنی زبان، خط، دین و فرهنگ به موجودیت ناب خود باز گردد. از این رو تأکید ویژه ای بر این نکته دارد که خط عربی موجب بی سوادی ایرانیان شده است. (اکبری، ۱۳۸۴: ۷۰) آخوندزاده در پی گیری اندیشه هایش تلاش کرد ایرانیان را متوجه نمادهای باستانی شان کند. در این راستا در نقدی که بر سر لوحه ی روزنامه ی ملت که تصویر مسجدی بود، می نویسد اولاً شکل مسجد که تو در روزنامه خود علامت ایران انگاشته ای در نظر من نامناسب

می آید به علت اینکه اگر از لفظ ملت مراد تو معنی اصطلاحی آن است یعنی اگر قوم ایرانی را مراد کنی، مسجد منحصره قوم ایران نیست و همه ی فرقه های اسلامی صاحب مسجدهستند، علامت قوم ایران قبل از اسلام آثار قدیمه فرس است... و بعد از اسلام هم یکی از مشهورترین آثار پادشاهان صفویه است چرا که صفویه باعث سلطنت جداگانه مستقل شده اند. (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۷۴) او می خواهد بار معنایی جدیدی بر ملت اطلاق کند و آن را از معنای پیروان یک شریعت استخلاص بخشد. این مفهوم حتی در نوشته های شخص آخوندزاده که از پیشروان فکر ناسیونالیسم است در هر دو معنا بیان شده است، مثلاً از ملت اسلام یا ملت شیعه سخن گفته است. (آجودانی، ۱۳۸۳: ۱۷۵)

جلال الدین میرزای قاجار

نگارش نامه خسروان را نقطه عظیمت شکل گیری تاریخ نویسی باستانگرای ناسیونالیستی و سر آغاز گونه جدید تاریخ نویسی ایرانی دانسته اند. (قدیمی، ۱۳۹۱: ۸۴) نامه خسروان را جلال الدین میرزا ملقب به احتشام الملک از فرزندان فتحعلیشاه در فاصله سال های ۱۲۸۵ تا ۱۲۸۸ ق در سه مجلد نوشت و آن را بیشتر مبتنی بر افسانه ها و داستانها ساخت. (زرین کوب، ۱۳۵۵: ۴۲)

اندیشه باستانگرای ناسیونالیستی جلال الدین میرزا بر پایه توجه دادن ایرانیان به تاریخ ایران باستان و نیز پیراستن زبان فارسی از کلمات عربی شکل گرفت. به طوری که در نوشتن نامه خسروان از زبان فارسی سره بسیار بهره جست. به عبارت دیگر جلال الدین میرزای قاجار در نامه خسروان تلاش در جهت بازگشت به ایرانیت با تکیه بر زودن کلمات بیگانه از زبان فارسی و هم چنین تدوین تاریخ پادشاهی آغاز کرد. (میرزای قمی، ۱۳۸۵: ۸) کتاب را با نثری سره به نگارش درآورده و در این باب نوشته بود این نامه گرامی که به سخنان صرف و برخلاف عادت عاری از لغات عربی تألیف شده است به دست هزار باب معرفت برسد. البته پسند خاطر خواهد افتاد. او در کتابش پادشاهان قدیمی ایرانی را در ردیف پیامبران قرار داده و بسیاری از آنها را صاحب دو مقام پادشاهی و پیامبری می داند. (بیگدلو، ۱۳۹۳: ۵۴) گرایش جلال الدین میرزا به پارسی نویسی و حذف لغات

عربی از روی تفنن نبود بلکه از اعتقادات ناسیونالیستی و عمدتاً ضد عرب او سرچشمه می گرفت. (آجودانی، ۱۳۸۳: ۶۶)

تاکید بر تاریخ ایران باستان عنصر دیگری از اندیشه ناسیونالیستی جلال الدین میرزا می باشد. توجه او به تاریخ ایران باستان از ایران گرایی او سرچشمه می گیرد. نامه خسروان هر چند از اصالت تاریخی و فن تاریخ نویسی به دور است یک نمونه تاریخ نویسی متفاوت در تاریخ نگاری ایرانی تا زمان نویسنده به شمار می رود. نامه خسروان کتاب تاریخ عمومی است که ریشه های ایران باستان را تحت تاثیر کتاب های چون چارچمن شارستان، دساتیر، دبستان المذاهب و آئین خسروی به گذشته های بسیار دور نسبت می دهد. جلال الدین میرزا در نگارش تداوم تاریخ ایران در دوره اسلامی به ظهور اسلام و حمله اعراب به ایران اعتنایی نمی کند و جایگاهی بر خلاف سنت تاریخ نویسی ایرانی به تاریخ اسلام و ورود اسلام به ایران قائل نیست. به نظر می رسد نادیده گرفتن جایگاه اسلام و تاریخ خلافت اسلامی در تاریخ ایران و نیز بزرگ داشت حسرت بار تاریخ ایران باستان به نوعی پاکسازی تاریخ ایران از واقعیت های تاریخی، اندیشه جلال الدین میرزا را از میهن پرستی و دغدغه احیای عناصر هویت اجتماعی به ناسیونالیسم افراطی کشانده است. (قدیمی، ۱۳۹۱: ۸۵-۸۶)

میرزا آقاخان کرمانی

جریان تاریخ نویسی ناسیونالیستی با میرزا آقا خان کرمانی به اوج خود رسید. او بعد از آخوند زاده نخستین کسی بود که مهم ترین عنصر ناسیونالیسم، ملت را در معنی مدرن سیاسی آن به کار برد. کرمانی در اندیشه های ناسیونالیستی اش به شدت تحت تاثیر پیشینیان خود به ویژه آخوند زاده بود به طوری که مهم ترین نوشته اش، سه مکتوب را تحت تاثیر مکتوبات آخوند زاده به قلم آورد. از سوی دیگر زمانه میرزا آقا خان کرمانی مصادف با ظهور گرایشات تند ناسیونالیستی اروپایی بود و که در این زمان در استانبول اقامت داشت از این گرایشات بی تاثیر نماد و به عنوان نخستین ایرانی به "طرح ایدئولوژی ملی ایران" پرداخت و به نوشته آدمیت در این راه از تمامی عناصر سازنده فلسفه ناسیونالیسم جدیدی چون تاریخ و فرهنگ ایران بهره برداری کرد. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۳۵)

در اندیشه ناسیونالیستی کرمانی ایران ستایی بر سراسر روایت تاریخی او سایه انداخته است هر چند این طرزفکر مانع از طرح تحلیل های انتقادی نسبت به هخامنشیان و ساسانیان نشده است با این وجود در روایت تاریخی او و هم در نوشته های غیرتاریخی اش عرب ستیزی برجستگی ویژه ای دارد. میرزا آقاخان کرمانی هم مانند آخوندزاده با تاکید بر تقابل دوگانه خودی و بیگانه بر این باور است که عصر طلایی ایرانیان با حمله عربها به پایان رسید. همچنین کرمانی بر عنصر قومیت یعنی نژاد آریایی به عنوان معیار و شاخصه هویت یک پارچه و واحد پاک، ناب و اصیل در برابر آمیختگی نژادی که در آن وجه غالب با نژاد غیراصیل سامی بود تأکید ویژه دارد. (طرفداری، ۱۳۸۹:

(۸۹)

از سوی دیگر در اندیشه کرمانی عنصر اصلی ناسیونالیسم ایرانی بر پایه تاریخ و آن هم تاریخ ایران باستان شکل می گرفت. او با نگارش آئینه سکندری که از آغاز تاریخ ایران تا زوال ساسانیان و پیدایش اسلام را در بر می گرفت تفسیر تازه ای از تاریخ کرد. (آقاخان کرمانی، ۱۳۳۶: ۱۰ و فرمانفرمایان، ۱۸۷) از دیدگاه کرمانی آگاهی تاریخی تنها راه دست یابی به شرف و افتخار و به تبع آن نیل به ترقی. پیشرفت است. میرزا آقاخان کرمانی ضمن یادآوری کارکرد هویت ساز تاریخ برای ملت برای آن که بدانند کیستند و از بهر چیستند تاریخ را قباله نجات و سند بزرگواری و شرافت و دلیل اصالت هر قوم می داند. و تاریخ را برای برانداختن درخت خبیث استبداد و برای احیای قوه ملیت در طبایع اهالی ایران لازم می داند. (آدمیت، ۱۳۶۴: ۵۵)

وی تنها کسی است که نه تنها روش تحقیق که تفکر تاریخی را در این دوره ترقی داد. اندیشه های او در انتقاد از سنت تاریخ نویسی عمدتاً در آئینه ی سکندری و سه مکتوب انعکاس یافته و در رساله ی ریحان بوستان افروز، انتقادات سخت و تندی بر ادیبان، شعرا و نویسندگان سنتی وارد ساخته است. کرمانی پایه انتقاد تاریخی را ترقی داد و طرحی نو در تاریخ نویسی درافکند. هم تاریخ نگار جدید است و هم منتقد برجسته تاریخ نویسی. فریدون آدمیت درباره او می نویسد: "نماینده ی طغیان علیه سنت های تاریخ نویسی و ویران کردن پایه های آن ست موضوع تاریخ را از واقعه یابی و ثبت سرگذشت شهریان و جنگها گذراند و به تحولات اجتماعی و جریان های تاریخی

منحرف گردانید". (آدمیت، ۱۳۴۵: ۴۵ و رضازاده ملک، ۱۱۵) تاریخ را از ثبت وقایع و سرگذشت شاهان به تحولات اجتماعی و جریان های تاریخی برگرداند. در نگارش تاریخ شیوه استدلال و استقراء را به کار برده و جریان تاریخ را با توجه به رابطه علت و معلول مورد تأمل قرار داد. نخستین کسی است که از اصول علم اجتماع و مدنیت بحث و بنیان های سیاسی و پدیده های اجتماعی را در تحول تاریخ ایران بررسی کرد... (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۶) تاریخ از نظر او ابزاری برای فهم علل انقراض و انحطاط ملل بود. ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند چه آرزوی ترقی و پیشرفت در آن گروه پدید خواهد آمد؟ آقاخان کرمانی به بزرگ نمایی ایران باستان پرداخته و کوروش را مؤسس شوکت حقیقی ایران می داند کسی که از میان ملت کوچک پارس برخاسته بود در زمان او ایرانیان آزادی داشتند و همه مردمان آزاد بودند و فرمانروایان رعایای خود را در آزادی سهم کرده بودند. (آدمیت، ۱۳۴۹: ۱۵۶) به عبارت دیگر کرمانی ناسیونالیسم ایرانی را در فرهنگ و تاریخ ایران سامان داد.

نتیجه گیری

در ایران از اواسط دوره قاجار ناسیونالیسم و باستان گرایی به مثابه یک ایدئولوژی و به منظور یافتن راه حل مشکل انحطاط و نیز مبارزه با عناصر بیگانه آغاز شد. ناسیونالیسم به عنوان جریان نوظهور در ایران نگاه ملیت گرایانه، میهن دوستانه و هویت گرایانه ای را به همراه خود داشت. اندیشه ناسیونالیسم در ابتدا با اندیشه های میرزا فتحعلی آخوند زاده متفکر ایرانی ساکن قفقاز بر مدار ملیت پرستی و احیای هویت ایرانی شکل گرفت. در ادامه جلال الدین میرزا قاجار در نامه خسروان تلاشی برای بازگشت به ایران با تکیه بر زدودن کلمات بیگانه از زبان فارسی و تدوین تاریخ پادشاهی آغاز و تلاش کرد با زدودن هر آن چه مربوط به غیر است یعنی زبان، خط، دین و فرهنگ به موجودیت ناب خود باز گردد و در این راه به افراط نیز کشیده شد. جریان تاریخ نویسی ناسیونالیستی با میرزا آقا خان کرمانی در کتاب سه مکتوب به اوج خود رسید. در اندیشه ناسیونالیستی کرمانی ایران ستایی و باستان گرایی بر سراسر روایت تاریخی او سایه انداخته است به طوری که روایت تاریخی او و

هم در نوشته های غیرتاریخی اش عرب ستیزی برجستگی ویژه ای دارد. هرچند که این اقدامات در راستای ارائه راهکار برای عوامل انحطاط و عقب ماندگی کشور بوده و از رویکردی سیاسی برخوردار نبود. می توان گفت تاریخ نگاری ناسیونالیستی این مقطع متأثر از قرائت خاص ناسیونالیسم در این دوره بود، و این قرائت با بازاندیشی مجدد در مفاهیمی چون ملت، دولت و وطن حاصل گردید. اگر ملت در گذشته ی معنایی جز پیروان یک دین نداشت، از این دوره دیگر بار معنایی نوینی یافت، این جریان در ادامه تاثیر خود را بر جای گذاشت به طوری که با ایجاد شکاف در تاریخ نویسی سنتی برای نخستین بار گونه جدیدی از تاریخ نویسی در تاریخ نویسی ایرانی به وجود آورد. با این جریان علاقه و عنایت خاصی نسبت به تاریخ ایران باستان و سلسله های پیش از آن گردید و هویت ایرانی در بازگشت به ایران باستان که البته رویکردی سیاسی نبود و به کم رنگ شدن اسلام و فرهنگ اسلامی می انجامد باز تعریف شد. امری که در دوره پهلوی به گفتمان مسلط تبدیل گردید.

منابع و مأخذ

۱. آدمیت، فریدون (۱۳۴۹): اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی
۲. ----- (۱۳۴۶): انحطاط تاریخ نگاری در ایران، سخن، سال هفدهم، شماره اول
۳. ----- (۱۳۷۸): امیرکبیر و ایران، تهران، خوارزمی
۴. ----- (۱۳۴۶): اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی، تهران، کتابخانه طهوری
۵. ----- (۱۳۵۱): اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار، تهران، خوارزمی
۶. ----- (۱۳۵۷): اندیشه میرزا آقاخان کرمانی، تهران، پیام، چ دوم
۷. اکبری، محمدعلی (۱۳۸۴): تبارشناسی هویت جدید ایرانی. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی،
۸. آجودانی، ماشالله (۱۳۸۳): مشروطه ایرانی، نشر اختران، تهران، چ سوم
۹. آخوندزاده، میرزا فتحعلی خان(بی تا): مکتوبات کمال الدوله، بی نا، بی جا
۱۰. ----- (۱۳۵۱): مقالات، گردآوردهی باقر مؤمنی، تهران، آوا.

۱۱. ----- (۱۳۵۳):، مقالات فارس، به کوشش حمید محمدزاده، تهران، نگاه.
۱۲. ----- (۱۳۶۴): مکتوبات، به کوشش محمدجعفر محجوب، (مهتران)، آلمان، مرد امروز،
۱۳. ----- (۱۳۵۷): الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمدزاده، تبریز، چهر
۱۴. آراین پور، یحیی (۱۳۵۷)، از صبا تا نیما، تهران، کتابهای حبیبی، ج اول،
۱۵. برتون، رولان (۱۳۸۰): قوم شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی
۱۶. بهار، محمدتقی (۱۳۲۱)، سبک شناسی، تهران، بی نا، ج سوم،
۱۷. ----- (۱۳۸۶): سبک شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی، تهران، زوآر، چ دوم، ج سوم
۱۸. بیگدلو، رضا (۱۳۹۳): ارزیابی انتقادی تاریخ نگاری ناسیونالیستی در ایران، مجله مطالعات ملی،
سال پانزدهم، شماره دوم
۱۹. توکلی طرقی، محمد (۱۳۸۰): تجددبومی و بازانديشی تاریخ، تهران، نشر تاریخ ایران
۲۰. چراغی کوتیانی، اسماعیل (بی تا): علم و تمدن از نگاه منورالفکران، تهران، انتشارات علمی و
فرهنگی
۲۱. دکارت، رنه (۱۲۷۹ق): میکروفیلم نطق (گفتار در روش)، ترجمه از ترکی و مقدمه افضل الملک
کرمانی، نسخه خطی کتابخانه ملک، شماره ۶۱۷۲
۲۲. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳): «تاریخ ایران بعد از اسلام»، تهران، انتشارات امیرکبیر، چ هفتم
۲۳. ----- (۱۳۷۹): تاریخ در ترازو، تهران، امیرکبیر
۲۴. طاهری، ابوالقاسم (۱۳۳۲): سیر فرهنگ ایرانی در بریتانیا یا تاریخ دویست ساله مطالعات ایرانی،
تهران، انجمن آثار ملی
۲۵. علی زاده، محمدعلی و طرفداری، علی محمد (۱۳۸۹): تبارشناسی مبانی هویت ملی در تاریخ
نگاری ملی گرایانه، مجله مطالعات سیاسی، سال دوم، شماره هفت

۲۶. قدیمی قیداری، عباس(۱۳۹۳): تداوم و تحول تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار، تهران، پژوهشکده تاریخ اسلام

۲۷. مجلات

۲۸. احمدزاده، محمدمیر(۱۳۹۳): "نقش ترجمه آثار جدید در شکل‌گیری فرایند نوگرایی در ایران دوره قاجار" که در تحقیقات تاریخ اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی سال چهارم، شماره دوم، پاییز و زمستان

۲۹. ----- (۱۳۹۰): "وضعیت ترجمه، کنشگران و ابعاد آن در دوره قاجار"، تاریخ ایران، شماره پنجم، تابستان و پاییز،

۳۰. آدمیت، فریدون (۱۳۴۶)، انحطاط تاریخ‌نگاری در ایران، سخن، سال هفدهم به شماره اول

۳۱. ----- (۱۳۴۵): "سه مکتوب میرزا فتحعلی، سه مکتوب و صد خطابه‌ی میرزا آقاخان کرمانی"، یغما، سال نوزدهم، شماره‌های ۷ و ۸، مهر و آبان

۳۲. خلیفه، مجتبی و آریان راد، امین(۱۳۹۴): "مورخان عصر قاجار و روایت دساتیری از تاریخ ایران باستان"، دو فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهراء، سال بیست و پنجم، دوره جدید، شماره شانزدهم، پیاپی ۱۰۱ پاییز و زمستان

۳۳. شوهانی، سیاوش(۱۳۸۹): «پارادایم تاریخ‌نویسی در ایران، الگویی از تاریخ‌نگاری هزارساله» فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام، شماره ششم، سال دوم، پاییز

۳۴. طرفداری، علی محمد (۱۳۹۶): نقش جریانهای شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاریهای ملی در ایران از قاجاریه تا پایان پهلوی اول، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، سال هجدهم، شماره دوم

۳۵. علوی، سیدابوالحسن (طرفداری، علی محمد (۱۳۹۶): نقش جریانهای شرق‌شناسی و ایران‌شناسی در پیدایش تاریخ‌نگاریهای ملی در ایران از قاجاریه تا پایان پهلوی اول، فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام، سال هجدهم، شماره دوم،

۳۶. قدیمی قیداری، عباس (۱۳۸۸): "تکوین جریان انتقاد بر تاریخ‌نویسی سنتی در ایران عصر قاجار

"پژوهش نامه ی انجمن ایرانی تاریخ، سال اول، شماره دوم، زمستان

۳۷. کریمیان، علی (۱۳۷۷): میرزا رضا شیرازی و کاغذ اخبار، گنجینه اسناد، شماره های بیست و نه

وسی، بهار و تابستان